

دوفصلنامه علمی «پژوهش سیاست نظری»

شماره بیست و هفتم، بهار و تابستان ۱۳۹۹: ۱۷۱-۱۹۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۲/۱۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۱۵

نوع مقاله: پژوهشی

امکانات روش‌شناسی ساختارگرایی تکوینی در تحلیل چگونگی ساخته شدن اندیشه‌ها

علی خداوردی*

علی‌علی حسینی**

چکیده

مفروض اساسی این پژوهش این است که ایده‌ها، اندیشه‌ها و طرز تلقی اندیشمندان به مثابه کنش آنها، جملگی برساخته‌اند. پرسش بنیادین ما نیز این است که کدام چشم‌انداز و الگوی روش‌شناختی، بهتر می‌تواند به تبیین و توضیح مسئله چگونگی برساخته شدن اندیشه‌ها و دیدگاه‌ها نزد اندیشمندان کمک کند. به عقیده ما، رویکرد و الگوی روش‌شناختی تعاملی یا رابطه‌ای «پی‌یر بوردیو»، فیلسوف و جامعه‌شناس فرانسوی که به ساختارگرایی تکوینی موسوم است، می‌تواند پاسخ بهتر و کامل‌تری به پرسش بنیادین چگونگی برساخته شدن اندیشه‌ها به مثابه کنش‌های ذهنی نزد اندیشمندان پاسخ دهد. بدیهی است که به کارگیری این رویکرد در تحلیل چگونگی برساخته شدن اندیشه‌ها نزد اندیشمندان، متوقف بر تلقی اندیشه‌ها به مثابه «کنش» صاحب آنهاست.

واژه‌های کلیدی: بوردیو، کنش، ساختارگرایی تکوینی، عادت‌واره و میدان و سرمایه.

ah.khodaverdi@gmail.com

a.alihosseini@ase.ui.ac.ir

* دانشجوی دکتری گروه علوم سیاسی، دانشگاه اصفهان، ایران

** نویسنده مسئول: دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه اصفهان، ایران



مقدمه

در این مقاله می‌خواهیم نشان دهیم که روش‌شناسی و چشم‌انداز رابطه‌ای بوردیو، چه الزامات، امکانات و توانایی‌های تحلیلی را برای یافتن پاسخ مسئله چگونگی برساخته شدن اندیشه‌ها در اختیار ما قرار می‌دهد. بر مبنای این چشم‌انداز، «چگونه» واجد اهمیت است و نه «چه». یعنی با استفاده از این الگوی روش‌شناختی، وجهی که در میان وجوه مختلف اندیشه‌های یک اندیشمند بدان پرداخته می‌شود، «چگونگی» برساختگی این اندیشه‌هاست و نه آنچه در پیوند با «چیستی» می‌گذرد.

در این راستا نخست به بازخوانی پرسش چگونگی برساخته شدن اندیشه‌ها بر مبنای دو رویکرد اصلی، ریشه‌دار، یکجانبه‌نگر و تقلیل‌گرایانه در بررسی کنش‌های اندیشه‌ای بشر، یعنی عینیت‌گرایی^۱ و ذهنیت‌گرایی^۲ و نیز فردگرایی روش‌شناختی^۳ و کل‌گرایی^۴ روش‌شناختی^۴ منتج از این دو رویکرد نظری خواهیم پرداخت. هدف ما از طرح این رویکردهای نظری و روش‌شناختی، در واقع نشان دادن ناکافی بودن و ناکارآمدی هر یک از آنها به تنهایی برای توضیح چگونگی برساخته شدن اندیشه‌ها و دیدگاه‌ها نزد اندیشمندان است. تنها از خلال چنین مباحثی است که نیاز ما به یک چارچوب نظری و روش‌شناختی کامل‌تر برای توضیح مسئله اصلی این مقاله مشخص خواهد شد. پس از آن نیز چارچوب نظری و روش‌شناختی تعاملی یا رابطه‌ای، برای توضیح چگونگی برساخته شدن اندیشه‌ها و دیدگاه‌ها نزد اندیشمندان، به طور مشروح و مفصل توضیح داده می‌شود.

پیشینه موضوع: بازخوانی مسئله در پرتو ذهن و عین یا اندیشه و واقعیت

مسئله رابطه ذهن و عین و یا اندیشه و واقعیت، قدمتی به اندازه تاریخ تفکر بشر دارد و معمولاً در میان رویکردهای موجود در این بحث، پرسش‌ها به صورت «این یا آن» گزینه پرسیده می‌شود و آنگاه از یکی از آنها به عنوان گزینه صحیح دفاع می‌شود (فی، ۱۳۸۹: ۳۸۷). چنان‌که گروهی اصالت را به ذهن (سوژه یا فاعل‌شناسا) و گروهی دیگر

1. Objectivism
2. Subjectivism
3. Individualism Methodological
4. Holism Methodological

اصلت را به عین (ابژه یا واقعیت) می‌دهند. البته در این میان مفروض بنیادین هر دو گروه، تفکیک میان ذهن و عین و تقسیم وجود به ذهنی و عینی است. مفروض دوگانگی ذهن و عین همواره مورد پذیرش فلاسفه یونانی و اسلامی بوده است (میرموسوی، ۱۳۸۱: ۵۷).

در نگرش آن عده که اصلت و تقدم را به ذهن می‌دهند، اندیشه بازتاب واقعیت عینی در ذهن آدمی تلقی می‌شود (همان: ۵۶). بر این اساس وجود ذهنی، یکی از مراتب وجود است که در ظرف ذهن انسان تحقق یافته و هیچ‌یک از آثار و وجود خارجی بر آن مترتب نمی‌شود (طباطبایی، ۱۳۶۱: ۳۴). بر مبنای این رویکرد، ذهن انسان‌ها قادر به تحصیل معرفت و شناخت حقیقی و تمییز آن از شناخت نادرست می‌باشد (همان، ۱۳۹۱: ۱۲۱). ذهن انسان تنها نیروی منفعل و تماشاگر نیست که صرفاً نظاره‌گر جهان خارج باشد، بلکه با استفاده از توانایی‌های خود، مانند تجربه و انتزاع و با کمک قضایای فطری و بدیهی به تولید فکر و اندیشه می‌پردازد (همان: ۲۲۴). بنابراین در زمینه تولید اندیشه، حق تقدم با ذهن است و نظر مقدم بر عمل و اندیشه مقدم بر واقع است. بنابراین جهان خارج زاینده تفکرات نبوده، بلکه منبع اصلی تولید اندیشه، ذهن آدمی است (میرموسوی، ۱۳۸۱: ۵۸).

بر مبنای این رویکرد، تحلیل هر اندیشه نیز باید به منظور تعیین میزان بازنمایی حقیقت در قالب آن اندیشه باشد و این امر نیازی به رجوع به بستر اجتماعی-تاریخی شکل‌گیری اندیشه ندارد (گوپتا، ۱۳۷۹: ۶۴۸). به بیان دیگر در رویکرد ذهن‌گرا، نقش و بستر شرایط اجتماعی در تکوین اندیشه نزد اندیشمندان نادیده انگاشته می‌شود. رویکرد ذهن‌گرا، آنچه را در آگاهی سوژه آشکار می‌شود، تنها واقعیت قابل شناسایی می‌داند (بون ویتز، ۱۳۹۰: ۱۳). بدیهی است که این رویکرد به دلیل بی‌توجهی به زمینه و سیاق و بستر اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و تاریخی در شکل‌گیری اندیشه‌ها نزد اندیشمندان دچار نقصان است.

بر مبنای رویکرد اصلت ذهن در فلسفه، فردگرایی روش‌شناختی حاصل آمده، که شکل خاصی از توضیح در علوم اجتماعی است و در عین حال به برنامه‌ای مهم در علوم اجتماعی تبدیل شده است. بر مبنای فردگرایی روش‌شناختی، افراد (سوژه‌ها) عاملان خودراهر هستند و از این‌رو صفات و فعالیت‌های افراد (از جمله تمنیات، انگیزه‌ها و

انتخاب‌های آنان) را در کانون توجه قرار می‌دهند تا از آن راه بتوانند کنش انسانی را توضیح دهند. همان‌گونه که کارل پوپر می‌نویسد: «همه پدیده‌های اجتماعی و به‌ویژه کارکرد همه نهادهای اجتماعی را باید همیشه ناشی از تصمیم‌ها، اعمال و نگرش‌های افراد بشری دانست» (پوپر، ۱۳۷۸: ۹۸). برخی نگرش‌ها و رویکردها در علوم اجتماعی مانند نظریه انتخاب عقلانی در جامعه‌شناسی و علوم سیاسی متضمن این نوع فردگرایی روش‌شناختی هستند. یعنی کنش‌ها را نهایتاً و صرفاً برحسب اعمال و انتخاب‌های فردی توضیح می‌دهد (فی، ۱۳۸۹: ۶۰). بر مبنای فردگرایی روش‌شناختی، افراد در نهایت مستقل از روابطشان با دیگران هستند. «توماس هابز گمان می‌کرد که همه رفتارهای انسانی (اعم از فیزیکی و ذهنی) از عملکرد مجموعه‌ای بنیادین از میل‌ها و بی‌میلی‌هایی سرچشمه می‌گیرند که هر کس فارغ از محیط اجتماعی‌اش دارد» (همان: ۶۱).

به بیان دیگر، از منظر فردگرایی روش‌شناختی، واحد بنیادین زندگی اجتماعی، فرد است و فرد، موجودیتی مستقل و جدا و خاص است. بر مبنای فردگرایی روش‌شناختی، افراد صرفاً عروسک یا هر چیز دیگر منفعل نیستند که نیروهای اجتماعی که مستقل از آنها عمل می‌کنند، آنها را به این سو یا آن سو برانند. همچنین تأکید و تصریح دارد که موجودیت‌های اجتماعی نظیر دولتی خاص یا خانواده‌ای خاص یا جریان فکری خاص به دلیل فعالیت‌های اعضای آنهاست که چنانند که هستند. بر مبنای فردگرایی روش‌شناختی، کنش انسان‌ها دلیل دارد و آن را باید در درون و ذهن آدم‌ها جست‌وجو نمود. از رویکردهای عمده که مبتنی بر اصالت ذهن و فردگرایی روش‌شناختی هستند می‌توان از اگزیستانسیالیسم سارتر، پدیدارشناسی هوسرل، مکتب تفهیمی ماکس وبر و کنش متقابل گرایان نام برد (پرستش، ۱۳۸۶: ۳).

نقطهٔ مقابل رویکرد ذهنیت‌گرا، رویکردی است که اصالت را به عین یا واقعیت یا ابژه می‌دهد. مفروض اساسی این رویکرد نیز مبتنی بر جدایی و دوگانگی ذهن و عین است. اینها ذهن را همانند لوح سفید و خالی تلقی می‌کنند که بازتاب‌دهنده جهان خارج است. بنابراین اندیشه، چیزی جز بازتاب واقعیات عینی در ذهن انسان نیست که در قالب زبان بیان می‌شود (بشیریه، ۱۳۷۸: ۱۳). به عنوان مثال می‌توان از رویکرد زیرساختی/روساختی مارکس و رویکرد بافت‌گرایانه^۱ امثال ساباین و اسپریگنز یاد کرد (برگر و

1. Structuralism

لوکمان، ۱۳۸۷: ۱۳). رویکرد عین‌گرایی در جامعه‌شناسی به معنای جست‌وجوی قوانین عینی حاکم بر تمامی کنش‌های بشر، مستقل از سوژه‌ها و بازنمایی آنهاست. از این‌رو این رویکرد بر تعیین‌ها و علت‌هایی که از بیرون بر سوژه‌ها اعمال می‌شود، تأکید می‌کند. به طور کلی این رویکرد در تحلیل خود از اندیشه‌ها، اصالت را به بستر اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و تاریخی تکوین اندیشه داده، با این روش به فهم و تفسیر اندیشه می‌پردازد. به بیان دیگر، رویکرد عین‌گرا، نقش سوژه را در تکوین و شکل‌گیری اندیشه نادیده می‌انگارد. بدیهی است که این رویکرد نیز به دلیل بی‌توجهی به سوژه یا ذهن انسان در شکل‌گیری اندیشه‌ها دچار نقصان است.

همان‌گونه که ذهن‌گرایی تحت لوای شکل خاصی از توضیح در علوم اجتماعی یعنی فردگرایی روش‌شناختی قرار دارد، بر همین وجه نیز عین‌گرایی تحت لوای شکل خاص دیگری از درک و توضیح در علوم اجتماعی، یعنی کل‌گرایی روش‌شناختی قرار دارد. به بیان دیگر، رویکرد عین‌گرا در علوم اجتماعی مستلزم کل‌گرایی روش‌شناختی است. کل‌گرایی، آموزه‌ای است که می‌گوید صفات و مشخصات افراد صرفاً کارکردی از جایگاه آنان در جامعه یا نظام گسترده‌ای از معناست. به‌ویژه بر مبنای این رویکرد، هویت اشخاص را عضویتشان در گروهی خاص معین می‌کند، چون هویت محصول نیروهای اجتماعی و فرهنگی است. بر این مبنای می‌توان همه کنش‌های انسانی (اعم از فیزیکی و ذهنی) را برحسب ساختارهایی که پیش از آن در تاریخ و جامعه موجودیت داشته و در نهایت در ذهن آدمی ریشه کرده‌اند، تحلیل کرد (تاجیک، ۱۳۹۰: ۱۰۵).

بر مبنای کل‌گرایی روش‌شناختی، انسان‌ها اساساً حاملانی هستند که جامعه و فرهنگ از طریق آنها خودشان را بیان می‌کنند (فی، ۱۳۸۹: ۹۳). کل‌گرایان مدعی هستند که افراد از آن‌رو چنانند که هستند که به یک کل اجتماعی خاص تعلق دارند. پس به عقیده آنها، فرد را فقط با قرار دادنش در بستر و سیاق اجتماعی معینش می‌توان درک کرد و نه بالعکس. آنها، آنگاه نتیجه می‌گیرند که کل‌های اجتماعی و نه افراد انسانی عضو این کل‌ها، باید پایه و مایه هر نظریه اجتماعی علمی درست باشد (همان: ۹۴). امیل دورکیم نماینده برجسته این رویکرد تحقیقاتی در جامعه‌شناسی است و تعریف او از واقعیت اجتماعی به منزله شیء و شیوه عملی که وجود مستقل دارد و از خارج بر فرد

نیرو وارد می‌کند و او را مجبور می‌سازد، مانیفیست عین‌گرایی و کل‌گرایی روش‌شناختی در تاریخ جامعه‌شناسی به حساب می‌آید (دورکیم، ۱۳۶۸: ۳۶).

روایت مدرن‌تری از رویکرد عین‌گرایی و کل‌گرایی روش‌شناختی، «ساختارگرایی^۱» است. ساختارگرایی، دیدگاهی عینی‌گراست؛ به این معنا که ساختارها، واقعیت‌هایی هستند که به طور عینی وجود دارند و منطق بیرونی خود را بر عاملان اجتماعی تحمیل می‌کنند. «ساختار یعنی نظام. در هر نظام، همه اجزا به هم ربط دارند، به نحوی که کارکرد هر جزء، وابسته به کل نظام است و کل نظام به بر مدار اجزا می‌چرخد، عین ساعت». بر همین مبناست که به عقیده لوسین گلدمن^۱، کل نظام بدون درک کارکرد اجزا، قابل درک نیست (گلدمن، ۱۳۶۹: ۹).

ساختارگرایی تصریح و تأکید می‌کند که عاملان آگاه، آفریننده آن نظام یا سیستم معنایی نیستند که در آن زندگی می‌کنند. به عکس در مقام سوژه‌های اجتماعی، آنان آفریده این نظام یا سیستم هستند و درون آن زندگی می‌کنند. در واقع یکی از استلزام‌های فلسفی ساختارگرایی، زیر سؤال بردن مفهوم سوژه استعلایی است. سوژه استعلایی بر این پیش‌فرض مبتنی است که انسان، فاعلی آزاد و عاقل است و فرایندهای اندیشه نیز از جبر شرایط تاریخی و فرهنگی رها هستند (تاجیک، ۱۳۹۰: ۱۰۷). آنچه در میان همه ساختارگرایان مشترک است، تأکید بیش از حد بر ساختارهای بنیادی و ناچیز شمردن سوژه کنشگر، یا حتی کنار گذاشتن شدیدتر اهمیت سوژه کنشگر بود. «مردم به وسیله کتاب‌ها خوانده می‌شوند یا به وسیله زبان به سخن می‌آیند و نه بر عکس» (بنتون و کرایب، ۱۳۸۶: ۲۹۸). در این رویکرد، افراد به بازپچه‌های ساختارها تبدیل می‌شوند (بون ویتز، ۱۳۹۰: ۵۱).

بنابراین برای فهم کنش‌های فردی (اعم از فیزیکی و ذهنی)، پژوهشگران علوم اجتماعی باید به آن منطق درونی توجه کنند که عناصر مختلفی را که شکل‌دهنده سیستم اجتماعی در کل هستند، سامان می‌بخشد (فی، ۱۳۸۹: ۹۵). به بیان دیگر، کنش‌ها پیش از آنکه محصول انتخاب آگاهانه و اراده عقلانی فرد باشند، محصول مکان و زمان و شرایط و موقعیت‌هایی هستند که فرد در آنها قرار دارد. بر این اساس هرگونه تحلیل از

1. Lucien Goldmann

چگونگی برساخته شدن اندیشه‌ها، نیازمند تحلیل از زمینه اجتماعی و تاریخی است که در آن پدیدار می‌شود.

از منظر رویکرد عین‌گرایی و کل‌گرایی روش‌شناختی، برای فهم کنش افراد باید به ساختارهای عینی به مثابه علت توسل جست و این درست در نقطه مقابل رویکرد ذهن‌گرایی و فردگرایی روش‌شناختی قرار دارد که کنش افراد را حاصل معنای ذهنی به مثابه دلیل می‌داند. کل‌گرایی روش‌شناختی، قدرت فرهنگ یا جامعه را در شکل دادن به اعضایش به عرش اعلی می‌رساند. اما این چشم‌انداز به دو دلیل مشکل‌زاست: نخست اینکه این دیدگاه نمی‌تواند ماهیت فرایندی فرهنگ و جامعه را به‌جا بیاورد و دوم اینکه این نگاه نمی‌تواند اهمیت عاملیت را در زندگی اجتماعی و فرهنگی درک کند (فی، ۱۳۸۹: ۱۰۱).

در مجموع به نظر ما، هیچ‌یک از این دو شق به تنهایی برای توضیح چگونگی برساخته شدن اندیشه‌ها و دیدگاه‌ها نزد اندیشمندان کفایت نمی‌کند، زیرا هر دو یک‌سویه‌اند. اگر بخواهیم صرفاً در چارچوب رویکردهای ذهن‌گرا و بر مبنای آن فردگرایی روش‌شناختی به تحلیل چگونگی برساخته شدن اندیشه‌ها و دیدگاه‌ها نزد اندیشمندان پردازیم، می‌باید بر نقش برجسته عامل و فاعل شناسا تأکید کنیم. به بیان دیگر باید دیدگاه‌های اندیشمندان را تولید بلاواسطه ذهن و آگاهی فردی آنها فرض کنیم و هرگونه ارتباط بین این دیدگاه‌ها با زمینه اجتماعی، ساختارها، محیط فکری و فرهنگی و هرگونه عامل بیرونی دیگری را قطع نماییم و دیدگاه‌ها و طرز تلقی‌های اندیشمندان را محصول خلاقیت فردی آنها دانسته، آن را برحسب انگیزه‌ها، اهداف، علائق، سلیق و محاسبات عقلانی آنها تحلیل نماییم. بدیهی است که چنین تحلیلی برای توضیح چگونگی شکل‌گیری اندیشه‌ها نزد اندیشمندان ناکافی باشد، در عین حال که به طور کلی نمی‌توان آن را نادیده انگاشت (علی‌حسینی، ۱۳۸۹: ۲۲).

از سوی دیگر، اگر بخواهیم صرفاً در چارچوب رویکردهای عین‌گرا و بر مبنای آن کل‌گرایی روش‌شناختی به تحلیل چگونگی برساخته شدن اندیشه‌ها و دیدگاه‌ها نزد اندیشمندان پردازیم، می‌باید بر واقعیت‌های نظم‌یافته‌ای که از پیش در الگوهایی تنظیم‌شده و مستقل از ادراک آنهاست و خود را بر درک آنها تحمیل می‌کند، تأکید کنیم. این واقعیت‌ها قبل از ظهور فاعل شناسایی در صحنه زندگی به عنوان اعیان

خارجی معرفی و معین شده‌اند (برگر و لوکمان، ۱۳۸۷: ۳۶). بنابراین اندیشه‌ها و دیدگاه‌های یک اندیشمند به مثابه کنش او، پیش از آنکه محصول انتخاب آگاهانه و اراده عقلانی او باشد، محصول مکان و زمان و شرایط و سیاق و موقعیت‌هایی است که او در آنها قرار داشته است. بر این اساس هرگونه تحلیل از اندیشه‌های یک اندیشمند، یک زمینه تحلیلی از زمینه اجتماعی و تاریخی‌ای است که در او پدیدار می‌شوند. بنابراین آنچه اولویت و اصالت پیدا می‌کند، نه خود اندیشه‌ها و متفکران، بلکه زمینه‌ها و شرایط عینی تاریخی - اجتماعی‌ای است که منجر به شکل‌گیری این اندیشه‌ها شده است. بدیهی است که اینگونه تحلیل‌ها نیز ناکافی باشد، در عین حال که نمی‌توان آن را همچون رویکرد نقطه مقابلش به طور کلی کنار گذاشت (علی‌حسینی، ۱۳۸۹: ۲۴).

بازخوانی مسئله در پرتو نظریه کنش پی‌یر بوردیو

با عنایت به مفروض اساسی این پژوهش که بر مبنای آن ایده‌ها، اندیشه‌ها و طرز تلقی اندیشمندان به مثابه کنش آنها، جملگی برساخته‌اند و با توجه به بازخوانی مسئله که در پرتو این مفروض و بر مبنای رویکردهای نظری عین‌گرا و ذهن‌گرا و چشم‌اندازهای روش‌شناختی فردگرا و کل‌گرا صورت گرفت، اکنون می‌توان این پرسش را مطرح کرد که کدام چشم‌انداز و چه نظریه‌ای بهتر می‌تواند به تبیین و توضیح مسئله بنیادین این پژوهش کمک کند. به بیان دیگر، هرچند بحث‌های پیرامون چگونگی شکل‌گیری اندیشه‌ها و طرز تلقی‌ها از حیث نظری و فلسفی عمیق و دامنه‌دار هستند، نکته اساسی در اینجا، به کار گرفتن آن نظریه و روش‌شناسی‌ای است که هم از دوگانه‌انگاری^۱‌های رایج و در عین حال زیان‌بار و تقلیل‌گرایانه موجود در نظریه‌های اجتماعی فراتر رود و هم از توانمندی توضیحی و تبیینی بیشتری برخوردار باشد.

اتخاذ چنین رویکردی طبعاً می‌باید حاصل تلفیق و تعامل و رابطه‌ای دوسویه بین عوامل ذهنی و درونی مبتنی بر دلیل از یکسو و عوامل عینی و بیرونی مبتنی بر علت از سوی دیگر باشد. به بیان دیگر می‌باید چارچوب نظری و روش‌شناختی‌ای گزینش شود که از دوگانه‌های عین‌گرایی / ذهن‌گرایی و نیز فردگرایی / کل‌گرایی، بصیرت‌های اصلی‌شان را اخذ کرده و آنها را به شیوه‌ای با هم تلفیق کرده باشد. علاوه بر این می‌باید

1. Dualism

بسته به موضوع پژوهش خود، چارچوب نظری و رویکرد روش‌شناختی‌ای را بیابیم که به ما بگوید «چگونه» یک کنش (اعم از فیزیکی و ذهنی) صورت می‌پذیرد. بدیهی است چنین رویکردی برای این مقاله دارای قدرت تفسیری بیشتری خواهد بود و این درست همان کاری است که از میان نظریه‌های فراوان جامعه‌شناسی با محوریت کنش، نظریه کنش پی‌یر بوردیو^۱، فیلسوف و جامعه‌شناس فرانسوی انجام داده است.

رویکرد تعاملی پی‌یر بوردیو که از سوی این مقاله برای توضیح چگونگی برساخته شدن اندیشه‌ها و دیدگاه‌ها نزد اندیشمندان اتخاذ شده است، از اشکالات و یک‌سویه‌نگری‌ها و نابسندگی‌های دو رویکرد عین‌گرا و ذهن‌گرا مصون است و از سوی دیگر دارای امکانات روزافزونی است که در تحلیل فرایندها و محصولات فکری در جوامع مختلف کاربرد دارد. نخستین مزیت این نگرش این است که از منظری بیرونی به تحلیل فرایند ساخته شدن اندیشه می‌پردازد. بنابراین امکان نگاه درجه دوم و بیرونی و بدون داوری درباره صدق و کذب اندیشه‌ها را فراهم می‌آورد. تلقی اندیشه‌ها به مثابه یک برساخته، نوعی نگاه بیرونی به موضوع است و در گرو تعلیق دعاوی اندیشه‌ها درباره حقیقت است. این نگرش به همه اندیشه‌ها به طور یکسان می‌نگرد و داوری درباره حقیقت داشتن را کنار می‌گذارد (دریفوس و رابینو، ۱۳۷۶: ۱۰۰).

این البته به معنای ممکن نبودن داوری درباره درستی و نادرستی دعاوی موجود و نسبیت‌گرایی^۲ مطلق نیست. امتیاز دوم این است که اندیشه را به طور برهنه و عاری از هرگونه واسطه تلقی نکرده، بلکه آن را به میانجی‌گری واسطه‌هایی توجیه می‌کند. سومین امتیاز مهم این نگرش این است که از تحلیل تک‌عاملی اندیشه‌ها پرهیز دارد. نگرش تعاملی، ما را قادر می‌سازد تا به رابطه دوسویه ذهن و عین در توضیح چگونگی ساخته شدن اندیشه‌ها توجه نماییم و از فروافتادن به دام تحلیل‌های یک‌سویه‌نگر مصون بمانیم. این نگرش همچنین تاریخت اندیشه و زمانمند و مکانمند و شرایطمند بودن آنها را از نظر دور نداشته است (میرموسوی، ۱۳۸۱: ۷۲). همین امتیازهاست که گزینش رویکرد و الگوی روش‌شناختی رابطه‌ای را برای یافتن پاسخ پرسش چگونگی برساخته شدن اندیشه‌ها نزد اندیشمندان توجیه می‌نماید.

1. Pierre Bourdieu
2. Relativism

در ادامه مقاله، چارچوب نظریه گُنش بوردیو و مفاهیم بدیع مندرج در آن و نیز مبنای روش‌شناسی ساختارگرایی تکوینی و اهمیت نظری و عملی مباحث بوردیو و همچنین امکانات و مقدراتی را که این چشم‌انداز در اختیار ما می‌گذارد، بررسی خواهیم کرد.

از حدود ربع آخر قرن بیستم میلادی، جامعه‌شناسانی با رویکرد تلفیق و تعامل این وجوه دوگانه سر برآوردند که برای کنش‌های انسانی و پدیده‌های اجتماعی، سرشتی عینی و ذهنی قائل بودند (برگر و لوکمان، ۱۳۷۵: ۲۹). برخلاف دوگانگی‌های قبلی، از منظر رویکرد اخیر، عین و ذهن با هم تناقضی نداشته، لازم و ملزوم یکدیگرند؛ چنان‌که این وجوه قائم به ذات نبوده، بلکه وجودشان وابسته به یکدیگر است. از این‌رو مسئله علوم اجتماعی در این رویکرد، دیگر وجود یا نبود رابطه متقابل بین عین و ذهن نیست، زیرا وجود «رابطه» از مفروضات بنیادین این رویکرد به شمار می‌آید (Parker, 2000: 10).

پی‌یر بوردیو، فیلسوف و جامعه‌شناس فرانسوی، از نظریه‌پردازان برجسته رویکرد رابطه‌ای یا تعاملی به شمار می‌رود. بوردیو در یکی از آثار خود به تقابل ذهنیت‌گرایی و عینیت‌گرایی به عنوان «بنیادی‌ترین و مخرب‌ترین» عامل دودستگی در علوم اجتماعی اشاره دارد (Bourdieu, 1990: 25). او با اشاره به این دو امر به عنوان دو «شیوه فهم» و بیان معتقد است که با حفظ ویژگی‌های مثبت هر دو شیوه باید سطحی فراتر از هر دو را در نظر گرفت. بوردیو معتقد بود که هر دو رویکرد دارای اهمیت هستند. به نظر بوردیو، روابط موجود در جهان را نمی‌توان به پدیدارشناسی یا فیزیک اجتماعی تقلیل داد، بلکه برای دستیابی به یک «نظریه گُنش» موفق باید هر دو روش به کار گرفته شود (گرنفل، ۱۳۹۳: ۹۷). بوردیو با انتقاد از دوگانگی‌های عینی و ذهنی، تلاش می‌کند تا بنیان نظریه‌ای را فراتر از ذهن‌گرایی و عین‌گرایی پایه‌ریزی کند (Jenkins, 2002: 66).

از نظر بوردیو، رابطه اساس همه‌چیز است و بر این مبنا وی معتقد است که گُنش را نه علت‌های بیرونی (ساختارها) تعیین می‌کنند و نه صرفاً به دلایل درونی (سوژه) وابسته است؛ بلکه تعامل و رابطه دلیل و علت است که گُنش را توضیح می‌دهد (Fowler, 1998: 29). بوردیو فراتر از ذهنیت و عینیت، مفاهیم نوینی همچون

«عادت‌واره»^۱، «میدان»^۲ و «سرمایه»^۳ را به عنوان «ابزار تفکر»^۴ رابطه‌گرایانه خود وارد ادبیات جامعه‌شناسی می‌کند. این مفاهیم ناظر بر واقعیت‌های متقابل نیستند، بلکه بازتاب ابعاد یک واقعیت اجتماعی واحد به حساب می‌آیند (جمشیدیها و پرستش، ۱۳۸۶: ۳). اساس معرفت او، درک ساده‌تطابق بین دو امر است: ارتباط فرد با جهان مادی و جهان اجتماعی. همه‌چیز در این ارتباط نهفته است. به بیان دیگر، نظریه‌گنش بوردیو متضمن فهم دنیای اجتماع در قالب روابط است (بوردیو، ۱۳۸۰: ۷۲).

گنش به زعم بوردیو، نه پیامد ساختارهای متعین است که بنا بر علل به وجود آمده باشد و نه نتیجه منطقی انتخاب عقلانی که بر دلایل خود استوار است، بلکه رابطه دوسویه علت و دلیل است که گنش را سبب می‌شود. بوردیو در کتاب «تمایز»^۵، فرمول ذیل را به عنوان نظریه گنش ارائه می‌کند (Bourdieu, 1984: 101):

عادت‌واره × سرمایه + میدان = گنش

این معادله را می‌توان با این عبارات توضیح داد: گنش نتیجه رابطه بین تمایلات شخص (عادت‌واره) و جایگاه او در میدان (سرمایه) است؛ به گونه‌ای که امکان بروز آن در شرایطی خاص فراهم می‌گردد. این معادله نشان‌دهنده اجزایی اساسی است که برای درک نگرش رابطه‌ای بوردیو اهمیت زیادی دارد. در واقع سه ابزار اصلی تفکر او: عادت‌واره، میدان و سرمایه کاملاً در ارتباط با یکدیگرند (Bourdieu & Wacquant, 2002: 50). بدین ترتیب گنش‌ها (اعم از فیزیکی و ذهنی) صرفاً نتیجه عادت‌واره فرد نیست، بلکه نتیجه رابطه بین عادت‌واره شخص با وضعیت فعلی او است. میدان به عنوان عرصه‌ای که ما در آن زندگی می‌کنیم، عادت‌واره را می‌سازد، در حالی که همزمان عادت‌واره اساس درک عاملان اجتماعی از زندگی خود و از جمله میدان است. بنابراین برای درک گنش‌ها لازم است هم میدان‌های پویایی را که عاملان اجتماعی در آنها قرار دارند و هم عادت‌واره‌های پویایی را که عاملان اجتماعی را وادار به انجام کنش‌های خود می‌سازند، به خوبی درک کنیم (Bourdieu, 1990b: 52-65).

1. Habitus
2. Field
3. Capital
4. Thinking Tools
5. Distinction

ویژگی نوآورانه رویکرد رابطه‌ای و روش شناختی بوردیو عمدتاً به عزم وی برای فراتر رفتن از تضادهای سنتی در جامعه‌شناسی بازمی‌گردد که در قالب دوگانه‌های ذهنیت‌گرایی / عینیت‌گرایی، نمادی / مادی، نظریه / تجربه، کل‌گرایی / فردگرایی نمادپردازی می‌شوند و از این طریق بنیان‌های روش شناختی‌ای را پایه‌ریزی می‌کند که آن را «ساختارگرایی تکوینی^۱» یا «برساخت‌گرا^۲» می‌نامند (بون ویتز، ۱۳۹۰: ۱۲). بوردیو معتقد بود روشی که او پیشنهاد می‌کند، اندیشمندان حوزه علوم اجتماعی را با شیوه‌ای جدید در زمینه نگرش و درک جهان آشنا می‌سازد.

بوردیو، ساختارگرایی تکوینی را اینگونه تعریف می‌کند: «اگر به بازی برچسب‌ها علاقه داشتیم... می‌گفتم که می‌خواهم نوعی ساختارگرایی تکوینی را طراحی کنم: تحلیل ساختارهای عینی (ساختارهای میدان‌های گوناگون) که از تحلیل چگونگی ساختارهای ذهنی افراد زنده جدایی‌ناپذیر است. نحوه تکوین این ساختارهای ذهنی از سویی حاصل درونی‌سازی ساختارهای اجتماعی و از سوی دیگر نتیجه تحلیل نحوه تکوین خود این ساختارهای اجتماعی است (Bourdieu, 1987: 16-17).

در جای دیگری، بوردیو چنین می‌گوید: «اگر بخواهم کارم را در دو کلمه شرح دهم، می‌گویم ساختارگرایی برساخت‌گرا یا برساخت‌گرایی ساختارگرا، البته در اینجا واژه ساختارگرایی، تفاوت زیادی با معنای آن در سنت سوسور یا لوی استروس دارد. منظور من از ساختارگرایی این است که در نظام‌های نمادین، زبان، اسطوره و غیره و نیز در جهان اجتماعی، ساختارهای عینی مستقل از آگاهی و ارادهٔ عاملان وجود دارد که می‌تواند به کنش‌ها و بازنمایی‌های آنها جهت دهد یا آنها را مقید کند. منظورم از برساخت‌گرایی این است که ما از سویی با تکوین اجتماعی طرح‌واره‌های ادراک، اندیشه و کنش روبه‌رویم و از سوی دیگر با ساختارهای اجتماعی» (Bourdieu, 1987: 24).

برساخت‌گرایی مربوط به بازتولید پویایی از فعالیت انسان در زمینه‌های دائم‌التغییر است؛ ساختارگرایی نیز به این روابط نظر دارد (Bourdieu, 1989: 14). این طوری می‌توان گفت که یکی از کشفیات عمده ساختارگرایی تکوینی، ویژگی برساخته بودن هر نوع کنشی اعم از فیزیکی یا ذهنی است (گلدمن، ۱۳۶۹: ۸۱). «هیچ بازیگری بدون بازی

1. Genetic Structuralism
2. Constructivist

وجود ندارد و البته هیچ بازی‌ای نیز بدون بازیگر وجود ندارد» (Rey, 2014: 40). بنابراین از آنجا که این مفاهیم یکدیگر را می‌سازند، فهمشان در گرو هم قرار می‌گیرد و واپسین نقطه در فرایند فهم‌پذیری آنها همیشه نقطه‌ای فرضی خواهد بود، زیرا مهم‌ترین ویژگی میدان و عادت‌واره، ساخت‌یافتگی در عین ساخت‌دهندگی است. بدین ترتیب فهم ساختاری این مفاهیم، فهمی تکوینی است که بر چگونگی شکل‌گیری آنها ناظر است و فرایند تاریخی ساخت‌یابی و ساخت‌دهی را در برمی‌گیرد. ساختارگرایی تکوینی بوردیو ناظر بر شکل‌گیری تاریخی عادت‌واره و میدان است. ساختارگرایی تکوینی، روشی است که به واسطه آن می‌توان چگونگی شکل‌گیری همزمان ساختارهای عادت‌واره و میدان و ربط‌های میان آنها را تعقیب و مشخص نمود.

عادت‌واره و امکانات آن برای توضیح چگونگی برساخته شدن اندیشه‌ها و دیدگاه‌های اندیشمندان

عادت‌واره، مفهومی محوری در جامعه‌شناسی بوردیو است. عادت‌واره، نوعی آمادگی عملی، نوعی آموختگی ضمنی، نوعی فراست، نوعی تربیت‌یافتگی اجتماعی از نوع ذوق و سلیقه است که به عامل اجتماعی این امکان را می‌دهد که روح قواعد، آداب، جهت‌ها، روندها، ارزش‌ها و روش‌های درگیر امور حوزه خاص خود را دریابد، درون آن پذیرفته شود، جا بیفتد و منشأ اثر شود (بوردیو، ۱۳۸۰: ۱۶). رایج‌ترین معادل فارسی *habitus*، عادت‌واره است که البته پسوند «واره»، این کلمه را از عادت در معنای کلی آن جدا می‌کند. خود بوردیو هم در جایی می‌گوید: «من گفتم *habitus* تا نگفته باشم *habit*». به عقیده بوردیو، *habitus* معنای گسترده‌تری نسبت به *habit* دارد و علت استفاده از این واژه نیز همین مسئله است (گرنفل، ۱۳۹۳: ۳۰).

عادت‌واره همراه با وضعیت گذشته و حال فرد، مانند خاستگاه خانوادگی و تجربه‌های تحصیلی «ساختارمند» است. از طرفی از آنجا که این ساختار به شکل گرفتن کنش‌های حال و آینده فرد کمک می‌کند، «سازنده» است. «سازهای» است که نه به طور اتفاقی و بدون طرح، بلکه به گونه‌ای نظام‌مند شکل گرفته است. این «ساختار» در برگیرنده نظامی از تمایلات است که اصول، باورها، ارزیابی‌ها و قضاوت‌ها و کنش‌های فرد را شکل

می‌دهد (Bourdieu, 1990a: 53). بنابراین عادت‌واره هم با وضعیت بودن ساخته شده و هم مولد کنش‌ها، باورها، تمایلات و احساسات در تطابق با ساختار حاکم بر خود است. به بیان دیگر، عادت‌واره از آن حیث که به وسیله نیروهای اجتماعی تولید می‌شود و حاصل درونی کردن ساختارهای بیرونی است، «ساخت‌یافته» است و از جهت اینکه در قالب اعمال مختلف به بازتولید ساختارهای بیرونی می‌پردازد، «ساخت‌دهنده» است. البته به عقیده بوردیو، عادت‌واره به تنهایی عمل نمی‌کند. بوردیو معتقد است که ما آدم‌های ماشینی از پیش برنامه‌ریزی شده نیستیم که بتوانیم پیامدهای کنش‌های خود را پیش‌بینی نماییم، بلکه کنش‌های ما محصول چیزی هستند که او آن را «رابطه‌ای گنگ و دوپهلو»^۱ یا «رابطه‌ای ناخودآگاه»^۲ بین عادت‌واره و میدان می‌نامد (Bourdieu, 1993: 76).

بنا به تعریف بوردیو، عادت‌واره نوعی «بیرونی‌سازی بیرونیت درونی‌شده» یا «بیرونی‌سازی درونی‌سازی بیرونیت» است. بدین ترتیب عادت‌واره به افراد احساس «در جای خود بودن» می‌دهد (بون ویتز، ۱۳۹۰: ۱۰۷). عادت‌واره بر چگونگی کنش، احساس، تفکر و بودن انسان تمرکز دارد. عادت‌واره مشخص می‌کند چگونه انسان سرگذشت خود را رقم می‌زند، چگونه این سرگذشت را با شرایط فعلی خود تطبیق می‌دهد و چگونه تصمیم می‌گیرد به گونه‌ای خاص و نه به هر شکل دیگری کنش داشته باشد. عادت‌واره، محصول کردارهای معنادار گذشته و مولد کردارهای معنادار آینده است؛ یعنی با ایجاد مخزنی از تجربه‌های گذشته، کنش‌های معنادار آینده را تولید می‌کند. از این‌رو عادت‌واره محصول تاریخی است که خود با ایجاد کنش‌های فردی و جمعی تاریخ‌ساز است.

انسان‌ها، ویژگی‌های مرتبط با موقعیت والدینشان در فضای اجتماعی را درونی می‌کنند. سوژه‌هایی که در شرایط متفاوت اجتماعی قرار دارند، خصلت‌های متفاوتی را کسب می‌کنند (بون ویتز، ۱۳۹۰: ۹۳). از آنجایی که عادت‌واره اولیه عامل طی زندگی‌اش به عادت‌واره‌های ثانویه‌اش^۳ پیوند می‌خورند، باید به اهمیت بسیار زیاد عادت‌واره تحصیلی اشاره کرد که در قاعده کلی جایگزین عادت‌واره خانوادگی می‌شود و از آن پیشی می‌گیرد.

-
1. An obscure and duble relation
 2. An unconscious relationship
 3. Secondaries Habitus

عادت‌واره، نوعی ساختار درونی است که همواره در حال بازسازی شدن است؛ حاصل تجربه گذشته و حال انسان است و از این‌رو به‌هیچ‌وجه منجمد و ایستا نیست. این امر به این معناست که کنش‌ها صددرصد تعیین‌شده (عاملان انتخاب می‌کنند) یا صددرصد آزاد (انتخاب‌ها را عادت‌واره‌ها سمت و سو می‌دهند) نیستند (بون ویتز، ۱۳۹۰: ۹۴). عادت‌واره‌ها محصول وضعیت‌هایند و مانند آنها هم تفکیک‌شده و هم تفکیک‌کننده‌اند. بنابراین عادت‌واره‌ها متمایز، متمایزکننده و عامل تمایزند. عادت‌واره‌ها اصول مولد کردارهای متمایز و متمایزکننده‌اند (Bourdieu, 1994: 23).

عادت‌واره می‌تواند برای تحلیل مسائل و موضوعات بسیار گوناگونی در زمینه‌های متعددی به کار رود، که به کار نیز می‌رود؛ زیرا عادت‌واره، قدرت تطبیق‌پذیری دارد. فرد به طور تجربی عادت‌واره‌ای را مشاهده نمی‌کند، بلکه آثار عادت‌واره را در کنش‌ها و باورها و اندیشه‌هایی خواهد دید که عادت‌واره را برمی‌انگیزد (گرنفل، ۱۳۹۳: ۱۲۱).

عادت‌واره، طرحی مولد است که شیوه‌اندیشیدن، کنش و حتی زندگی را تولید می‌کند. عادت‌واره در تمام عرصه‌های زندگی انسان بازتاب دارد (کنوبلاخ، ۱۳۹۰: ۳۲۸). عادت‌واره بر چگونگی کنش، احساس، تفکر و بودن انسان تمرکز دارد. عادت‌واره مشخص می‌کند که چگونه انسان، سرگذشت خود را با خود به دوش می‌کشد، چگونه این سرگذشت را با شرایط فعلی خود تطبیق می‌دهد و چگونه تصمیم می‌گیرد به گونه‌ای خاص و نه به هر شکل دیگری کنش داشته باشد. این روند پویا و سیال است. انسان درگیر روندی مدام از ساختن سرگذشت خود است، اما در وضعیتی نیست که همه‌چیز مطابق میل‌اش باشد. زمانی از زندگی که هر لحظه در آن قرار داریم، نتیجه اتفاقات بی‌شماری از گذشته است که مجموعه آنها مسیر زندگی ما را شکل می‌دهد.

عادت‌واره، یکی از عوامل نیرومند بازتولید اجتماعی است. عاملانی که عادت‌واره‌های مشابه دارند، نیازی ندارند تا برای عمل کردن به شیوه‌ای مشابه با هم مشورت کنند، از انتخاب همسر گرفته تا انتخاب شغل، انتخاب نماینده مجلس یا انتخاب خانه. آنها با پیروی از ذائقه شخصی خود و تحقق بخشیدن به پروژه فردی‌شان، به طور خودبه‌خودی و ناآگاهانه با هزاران نفر دیگری که همانند آنها می‌اندیشند، احساس و انتخاب می‌کنند و همراه می‌شوند. از این‌رو عادت‌واره اصل ایجادکننده هماهنگی کنش‌ها بدون رهبر

ارکستر (یا با یک رهبر ارکستر نامریی) است. افراد تنها عادت‌واره‌ای را که به آنها الگو می‌دهد، به کار می‌گیرند (بون ویتز، ۱۳۹۰: ۱۰۲).

همچنین عادت‌واره بر اساس خط سیر اجتماعی که عامل اجتماعی طی کرده، یعنی بر اساس تجربه زیسته و درونی‌شده ارتقا، نزول یا افول اجتماعی عامل، دوباره‌سازی می‌شود. سرانجام اینکه بسته به اینکه عادت‌واره در چه روندی ساخته شود، یعنی در تکامل رو به بالا یا رو به پایین یا در جریان تغییر یا تثبیت شرایط زندگی شکل بگیرد، به طور متفاوتی ساختار می‌یابد. بنابراین ما نه تنها باید موقعیت عاملان را مورد مطالعه قرار دهیم، بلکه باید خط سیر یا مسیر زندگی^۱ را که موجب شده آنها این موقعیت‌ها را اشغال کنند نیز بررسی کنیم (همان: ۱۰۵). از منظر عادت‌واره، اندیشه فرد نیز به تدریج بخشی از عادت‌واره او خواهد شد (گرنفل، ۱۳۹۳: ۱۲۴).

امکانات تحلیلی مفهوم عادت‌واره از این جهت برای ما اهمیت دارد که نشان می‌دهد اندیشمندان، عادت‌واره‌های خود را از فعالیت مستمر فکری و علمی در زمینه‌ای خاص و تحت تأثیر نظریه‌ها و نظریه‌پردازان خاصی می‌کنند. در مجموع استفاده‌ای که از امکانات مفهوم عادت‌واره در تحلیل چگونگی شکل‌گیری دیدگاه‌ها و اندیشه‌ها نزد اندیشمندان می‌توان برد، به شرح زیر است:

۱. از منظر عادت‌واره، آنچه کنش‌های ذهنی اندیشمندان یا به عبارت بهتر دیدگاه‌های اندیشمندان را شکل می‌دهد، تمایلاتی است که آنها از فرهنگ یا از نظریه‌های دیگر پذیرفته‌اند و در واقع بدون آنکه اجباری در کار باشد، آنها بر مبنای عادت‌واره‌هایی که کسب کرده‌اند، دیدگاه‌های خود را صورت‌بندی می‌کنند.

۲. با عطف توجه به اینکه عادت‌واره، ساختار ساخت‌یافته و ساختار ساخت‌دهنده است، می‌توان گفت اندیشمندان که دیدگاه‌هایشان تحت تأثیر نظریه‌ها یا فرهنگ ساخته شده و شکل گرفته، نه تنها بر محیط خود تأثیر می‌گذارند، بلکه این دیدگاه‌ها و اندیشه‌ها در ساخت دادن به تحلیل‌ها و صورت‌بندی اندیشه‌های پیرامون خود نیز به کار گرفته می‌شوند. در نتیجه اندیشه یا دیدگاهی که تحت تأثیر اندیشه‌های دیگر شکل گرفته، الگو و مدلی برای تحلیل اندیشه‌های پیرامون می‌شود.

1. Terajjectory

۳. عادت‌واره (در ارتباط با میدان) به مثابه عینکی است که اندیشمند از پشت آن دنیا را می‌بیند و مقدورات و محدودیت‌های این عینک، بر نوع صورت‌بندی آن اندیشمند از مفاهیم و پدیده‌ها تأثیر می‌گذارد. اندیشمندی که در محیط اجتماعی، فرهنگی و فکری خاصی پرورش یافته و تحت تأثیر نظریه‌ها و اندیشه‌های معینی تربیت شده، به صورت ناخودآگاه دنیا را بر اساس مفروضات همان نظریه‌ها و اندیشه‌ها و مطابق با همان محیط فکری و فرهنگی صورت‌بندی خواهد کرد.
۴. گُنش، محصول رابطه بین عادت‌واره و میدان است. بنابراین در توضیح، تحلیل، درک و صورت‌بندی اندیشه‌ها نزد اندیشمندان، باید این ادراک را محصول عادت‌واره‌ها و موقعیت آنها در میدانی که در آن قرار دارند بدانیم.
۵. عادت‌واره‌های اندیشمندان به دو دلیل خلق‌الساعه نیستند: دلیل اول اینکه نظریه‌ها، اندیشه‌ها و فرهنگی که عادت‌واره‌های اندیشمندان را می‌سازند، دارای پیشینه‌ای طولانی‌اند و دلیل دوم این است که هر متفکر در دوره‌ای طولانی از تفکر و زیستن در میان اندیشه‌ها، عادت‌واره‌ای را کسب می‌کند و از آن پس، دنیا را از خلال عادت‌واره خود و هماهنگ با آن و مطابق با مقدورات و محدودیت‌های عادت‌واره خود می‌بیند. بنابراین بدون آنکه اجباری در کار باشد و نیز بی‌آنکه با قصد و اراده آگاهانه تصمیم بگیرد، به صورت ناخودآگاه دنیا را مطابق با عادت‌واره‌ای که در درونش ساخت یافته است، می‌بیند.
۶. از دیدگاه بوردیو، آموزش و تربیت در شکل‌گیری عادت‌واره‌ها تأثیر بسیار زیادی دارد. آموزش و تربیت ابتدا از خانواده آغاز می‌شود و سپس در نظام آموزشی پیگیری می‌شود و در ارتباطات اجتماعی تکمیل می‌گردد (روند جامعه‌پذیری یا همان فرایند درونی کردن بیرونیت). در واقع حداقل سه فضا یا محیط مؤثر بر شکل‌گیری عادت‌واره وجود دارد. خانواده، مدرسه و اجتماع. بنابراین در جست‌وجوی چگونگی ساخته شدن یک دیدگاه یا یک اندیشه از کانال عادت‌واره صاحب آن دیدگاه، بررسی سیستم تربیتی و آموزشی آن اندیشمند اهمیت اساسی می‌یابد. آنچه افراد به مثابه اندیشه‌ها و دیدگاه‌ها عرضه می‌کنند، بازتابی از نوع تربیت‌یافتگی و آموزش‌هایی است که طبیعت ثانوی آنها یعنی

عادت‌واره‌هایشان را ساخته است. اما چنان‌که گفته شد، عادت‌واره به تنهایی در ساخته شدن کُنش‌ها و شکل‌گیری اندیشه‌ها مؤثر نیست، بلکه عاملان بر اساس عادت‌واره خود و متناسب با میدانی که عادت‌واره در آن شکل گرفته، گزینشی را عقلانی یا غیر عقلانی معرفی می‌کنند (علی‌حسینی، ۱۳۸۹: ۴۰).

میدان و امکانات آن برای توضیح چگونگی برساخته شدن اندیشه‌ها و دیدگاه‌های اندیشمندان

میدان، یکی از ابزار سه‌گانه نظری بوردیو است. در تفکر رابطه‌گرای بوردیو، میدان و عادت‌واره، دو روی سکه واقعیتهایی به نام کُنش انسان هستند. این دو در رابطه با هم معنا پیدا می‌کنند. به عقیده بوردیو برای فهم و تبیین کُنش، کافی نیست به چیزی که گفته شده یا اتفاق افتاده، توجه داشته باشیم. بلکه لازم است فضای اجتماعی را که کُنش در آن رخ داده، بررسی کنیم (Bourdieu & Wacquant, 2002: 148).

فضای اجتماعی که برای بوردیو همان جامعه است، از میدان‌های متعددی تشکیل شده که در ارتباط با هم هستند و هر یک از این میدان‌ها بر اساس نوع سرمایه و یا ترکیبی از سرمایه دارای دو قطب متعارض است که برای مسلط شدن با هم نزاع می‌کنند. بنابراین هر میدان اعم از میدان هنری، دانشگاهی و نظامی یا سیاسی خودش میدان قدرت است. در همه میدان‌ها، منازعه قدرت ساری و جاری است.

میدان عبارت است از زیر اجتماعی که یک عادت‌واره خاص در آن حاکمیت دارد. فضای روابط میان هنرمندان یا ورزشکاران یا دانشمندان و... یک رشته اصول و آداب دارد که تطبیق با آن برای هر کسی که عضو آن مجموعه‌هاست، ضروری است. اما این تطبیق از نوع محاسبه آگاهانه و طراحی و هدفمندی نیست؛ از جنس نوعی فراست است؛ فراستی که به کمک آن، آنچه باید کرد و آنچه نباید کرد، ضمن تجربه عملی فراگرفته می‌شود (بوردیو، ۱۳۸۰: ۱۶).

مفهوم میدان در نظریه کُنش بوردیو نشان‌دهنده فضای روابط عینی میان کُنشگران و عاملینی است که موقعیت‌های گوناگونی در این فضا دارند (گرنفل، ۱۳۹۳: ۳۱). میدان مجموعه‌ای از موقعیت‌هایی است که باید به شکلی فضایی فهم گردد (Maton, 2003: 29). به بیان دیگر، میدان مشتمل بر موقعیت‌هایی است که در نسبت با هم تعریف

می‌شوند، زیرا تفکر میدانی مستلزم تفکر رابطه‌ای است (Swartz, 1997: 119). این نوع برداشت از میدان، امکان پرده‌برداری از روابطی را فراهم می‌آورد که گُنش را تبیین می‌کنند. فضیلت ایده میدان در این نکته نهفته است که از نگرش معمول به جهان اجتماعی فاصله می‌گیرد و به جای توجه به امور متعین و مشهود بر روابط نامتعیین و نامشهود تکیه می‌کند.

در نظریهٔ بوردیو، میدان نوعی ساختار مرده به حساب نمی‌آید، بلکه فضای بازی کُنشگرانی است که با پذیرش قواعد بازی تحت تأثیر نیروی آن عمل می‌کنند (Bourdieu & Wacquant, 2002: 19). بنابراین میدان یک موجود زنده است که اعمال نیرو، همانا مهم‌ترین نشانهٔ حیات آن شمرده می‌شود.

همه کُنشگرانی که ذیل یک میدان فعالیت می‌کنند، از نوعی سرمایه برخوردارند که بنا به مورد کیفیت و کمیت آن متفاوت است. اما آنچه حق‌الورود میدان شمرده می‌شود، همانا پذیرش قواعد خاص آن میدان است (بوردیو، ۱۳۸۰: ۲۰۴).

موقعیت کُنشگران در میدان وابسته به سرمایه در تملک آنهاست و بنا بر مقدار و نوع سرمایه‌ای که کُنشگران در اختیار دارند، جایگاه آنها در فضای میدان تعیین می‌گردد. کُنشگران متعاقب تعیین جایگاه خود در میدان به منازعه می‌پردازند؛ منازعه بر سر تعریف قواعد میدان که در نهایت به اکتساب سرمایه بیشتر می‌انجامد. بنابراین منازعه در میدان، جنبه درونی دارد و بر سازندهٔ میدان است.

موقعیت، حلقه واسط میان عادت‌واره و میدان است و با توسل به به آن، این مفاهیم شکل می‌گیرد، زیرا عادت‌واره موقعیت‌مند است و خصوصیت اکتسابی دارد. از این‌رو فرایند جامعه‌پذیری به تنوع آن می‌انجامد. میدان نیز با توجه به موقعیت تعریف می‌شود و شبکه موقعیت‌های متفاوت آن را می‌سازند. با این توصیف، موقعیت‌ها وابسته به سرمایه‌هایی هستند که در میدان‌های مختلف از اهمیت متفاوت برخوردارند. اینگونه است که میدان نیز تکثر می‌یابد و میدان‌های اجتماعی مختلف از جمله میدان طبقات اجتماعی، میدان قدرت، میدان روشن‌فکری و میدان تولید فرهنگی شکل می‌گیرد. بدین ترتیب تمایز به عنوان مهم‌ترین ویژگی مدرنیته هم در عادت‌واره تجلی می‌یابد و هم در میدان.

میدان ساختار یافته و ساخت‌دهنده‌ای است که شبکهٔ روابط بین موقعیت‌ها به لحاظ فضایی آن را شکل می‌دهد. این روابط، تابع قواعدی است که استقلال میدان

قائم به آن است. به این معنی حدود و ثغور میدان تا جایی است که بتوان اعمال نیروی آن را مشاهده نمود. البته این مرزها و به تبع قواعد حاکم بر میدان، همواره محل منازعه هستند؛ منازعه‌ای که معطوف به تثبیت یا تغییر موقعیت‌ها در میدان با توجه به بازتعریف نظام توزیع سرمایه است.

مفهوم میدان به این سبب برای ما اهمیت دارد که نشان می‌دهد عادت‌واره‌های یک اندیشمند بر اساس کدام میدان‌ها ساخت یافته‌اند و خود این عادت‌واره‌ها چگونه آن میدان‌ها را ساخت داده‌اند. امکانات تحلیلی که مفهوم میدان برای توضیح چگونگی برساخته شدن اندیشه‌ها و دیدگاه‌ها نزد اندیشمندان در اختیار این محقق قرار می‌دهد، به شرح ذیل است:

۱. در تعریف بوردیو، میدان عرصه‌ای اجتماعی و محل منازعه برای جست‌وجو و دسترسی به منافع است. بر این مبنا، در بررسی چگونگی برساخته شدن دیدگاه‌های اندیشمندان، نباید از منافی که ممکن است آنها به طور ضمنی و پنهان پیگیری می‌کنند، غافل شد. در این صورت منازعه میدان اندیشه را نباید صرفاً منازعه فکری - فرهنگی و علمی دانست، بلکه قدرت و سلطه نیز از جمله اهداف آنها باید تلقی شود. به اعتقاد بوردیو، کسی که درون یک میدان از جایگاه مسلط برخوردار است، منافع خاصی را برمی‌سازد و آن را مشروع جلوه می‌دهد (علی حسینی، ۱۳۸۹: ۴۳).

۲. بوردیو می‌گوید ورود به یک میدان مستلزم پذیرش الزامات و قواعد حاکم بر آن میدان است. هرچند ممکن است انسان میدان‌های متعددی برای ورود، پیش رو داشته باشد، هنگامی که در حوزه اثر یک میدان قرار گرفت، قواعد و الزامات آن میدان به او نیرو وارد خواهد کرد. بنابراین اندیشمندی که برخی از نظریه‌ها را بر برخی دیگر ترجیح می‌دهد و ممارست و زیست بیشتری با آن نظریه‌ها و اندیشه‌ها دارد، این نظریه‌ها به صورت ضمنی، ذهن او را جهت می‌دهد و می‌سازد و الزامات خود را بر آن متفکر تحمیل خواهد کرد و از این به بعد، هر متفکر با مفروضات اخذشده از میدانی که در آن قرار گرفته، پدیده‌ها را تفسیر خواهد کرد.

۳. شبکه موضوع‌گیری‌ها در تناظر با شبکه موضوع‌هایی است که اندیشمندان به عنوان جایگاه اجتماعی اشغال کرده‌اند و برای تأیید و تقویت نقطه و موضعی که

اشغال کرده‌اند، موضع فکری متناظر با آن و تفاوت آن با مواضع فکری دیگر را مورد تأکید قرار می‌دهند (بورديو، ۱۳۸۰: ۹۶).

۴. به عقیده بورديو، عادت‌واره‌های مختلف، محصول میدان‌های متفاوت هستند. از سوی دیگر، این تنوع و تفاوت عادت‌واره‌ها و میدان‌ها، زمینه‌ساز شکل‌گیری اندیشه‌های متنوع و متفاوت می‌شود. بنابراین برای بررسی عادت‌واره‌های اندیشمندان باید این عادت‌واره‌ها را بر اساس میدان‌هایی که این عادت‌واره‌ها از آنها به دست آمده‌اند، تحلیل کرد (علی‌حسینی، ۱۳۸۹: ۴۴).

سرمایه و امکانات آن برای توضیح چگونگی برساخته شدن اندیشه‌ها و دیدگاه‌های اندیشمندان

موقعیت عاملان در میدان منوط به سرمایه آنهاست. در تحلیل نخست، انگاره سرمایه از رویکرد اقتصادی سرچشمه می‌گیرد. بازشناسی ویژگی‌های سرمایه، این تشابه را به خوبی نشان می‌دهد. سرمایه از طریق عملیات سرمایه‌گذاری انباشته می‌شود، به شکل میراث انتقال می‌یابد و فرصت‌هایی که دارنده سرمایه با انجام سودمندترین جابه‌جایی‌ها فراهم می‌کند، بهره‌مندی بیشتر از آن را امکان‌پذیر می‌سازد.

سرمایه در چارچوب نظری بورديو، معنایی فراتر از معنای این مفهوم نزد کارل مارکس دارد و هرچند به استقراض آن از مارکس اشاره می‌کند، در سطح سرمایه اقتصادی متوقف نمی‌شود، بلکه به سطوح دیگری توسعه می‌یابد. به بیان دیگر، بورديو با بسط مفهوم سرمایه، وجوه اجتماعی، فرهنگی و نمادین آن را نشان می‌دهد. پس چارچوب نظری بورديو ناظر بر میدان‌هایی است که هر کدام حیات نسبتاً مستقلی دارند و انعکاس این استقلال را می‌توان در نوع سرمایه‌ای که برای آن میدان خاص اهمیت دارد، مشاهده نمود. در حقیقت به موازات تنوع یافتن سرمایه، میدان نیز تنوع می‌یابد (Swartz, 1997: 122). این تنوع یافتن یا به تعبیر بورديو تمایز، از ویژگی‌های جهان جدید و فرایند مدرنیته است. به هر ترتیب تکوین میدان‌های اجتماعی مختلف با تمایز سرمایه‌های متفاوت همراه بوده است، چنان‌که از چهار نوع سرمایه به طور عمده می‌توان نام برد:

۱. سرمایه اقتصادی: که از عوامل گوناگون تولید (املاک، کارخانجات و کار) و مجموعه دارایی‌های اقتصادی (پول، درآمد، میراث و کالاهای مادی) تشکیل شده است.
 ۲. سرمایه فرهنگی: که با مجموعه‌ای از داشته‌های فکری منطبق است و توسط نظام آموزشی تولید می‌شود یا از طریق خانواده انتقال می‌یابد. این سرمایه می‌تواند به سه شکل وجود داشته باشد: وضعیتی که شکل یک استعداد پایدار جسمی را به خود گرفته است (خصوصیات فکری و تربیتی، خصوصیات آموزشی، سلیقه زیبایی، میزان آشنایی با فرهنگ والا، ترجیحات فرهنگی و مهارت‌های فرهنگی مثل قدرت بیان در برابر مردم)، وضعیتی عینی به شکل کالای فرهنگی (مانند مالکیت تابلوها، آثار هنری و میزان استفاده از محصولات فرهنگی مانند موسیقی، تئاتر و ادبیات، شهرت ادبی و خانوادگی)، وضعیتی نهادینه‌شده، یعنی وضعیتی که به لحاظ اجتماعی از سوی نهادهای اجتماعی پذیرفته شده است (معلومات علمی، مانند عناوین و مدارک تحصیلی).
 ۳. سرمایه اجتماعی: که اساساً مجموعه‌ای از روابط اجتماعی است که فرد یا گروهی در اختیار دارد. داشتن این نوع سرمایه به معنای برقراری و حفظ روابط، یا به معنای اجتماعی بودن است: دعوت‌های متقابل، گذراندن اوقات فراغت با دیگران و نظایر آن.
 ۴. سرمایه نمادین: سرمایه نمادین که با مجموعه‌ای از مناسک (مانند برجسب و تشریفات) مطابقت دارد و با افتخار و بازشناسی مرتبط است. چیزهایی که نماینده همه اشکال سرمایه به صورت قابل تبادل در میدان‌های دیگر هستند، مانند مدارک تحصیلی و هنری (بون ویتز، ۱۳۹۰: ۶۸).
- سرمایه قابلیت تبدیل دارد؛ به این معنی که فی‌المثل سرمایه نمادین به سرمایه اقتصادی منجر می‌گردد، زیرا به محض شهرت یافتن یک هنرمند، آثار وی به لحاظ مالی ارزش فوق‌العاده پیدا می‌کنند (Webb, 2002: 161). یا اینکه انواع سرمایه‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی به هنگام تعریف و تمییز اعضای جامعه به سرمایه‌های نمادین تبدیل می‌شوند. چیزی که اهمیت دارد این است که سرمایه‌های اجتماعی، فرهنگی و نمادین همانند سرمایه اقتصادی به تمایز و تفاوت‌گذاری اجتماعی

می‌انجامند. همچنین ذات اکتسابی سرمایه مانع از آن می‌شود که آن را نوعی ویژگی طبیعی قلمداد نمود (Webb, 2002: 152). همین برداشت از سرمایه است که به بورديو اجازه می‌دهد تا فراز و نشیب موقعیت‌گنشگران را با توجه به کم و کیف سرمایه آنها در مراحل مختلف حیاتشان در میدان‌های خاص تعقیب کند و جست‌وجوی مسیر زندگی را به عنوان یک اصل روش‌شناختی قلمداد نماید (پرستش، ۱۳۸۶: ۲۳).

قدرت یا به تعبیری روابط قدرت در اندیشه بورديو به نحو قابل ملاحظه‌ای با مفهوم سرمایه در ارتباط است. میزان این ارتباط به نحوی است که تقریباً می‌توان گفت بورديو مفهوم قدرت و سرمایه را به صورت مترادف به کار گرفته است (Defilippis, 2001: 783). سرمایه به قدرت خرید موقعیت‌های درون میدان کمک می‌کند. سرمایه از این منظر دارای ارزش است که از میدان ناشی می‌شود؛ زیرا میدان، سرمایه را شناسایی، تضمین و برای رواج و مبادله در میدان‌ها مهیا می‌کند، به طوری که قادر است خود را سامان داده و جایگاه افراد داخل میدان را بر اساس اصول تعریف‌شده خودش تغییر دهد. اصول تولیدشده در هر میدان پیرو منطق عمل آن میدان است و ارزش آن به واسطه نقش میانجی‌گری آن با سرمایه است (گرنفل، ۱۳۹۳: ۳۲۱). وزن نسبی سرمایه اقتصادی و سرمایه فرهنگی، درون نظامی از ترجیحات ترجمه می‌شود و آدم‌ها را به سمت ترجیح هنر بر پول، گزینش امور فرهنگی به ضرر مسائل مربوط به قدرت و یا برعکس این سوق می‌دهد. این ساختار سرمایه از طریق نظام ترجیحاتی که تولید می‌کند، آنان را تشویق می‌کند تا در انتخاب‌های تحصیلی و پس از آن اجتماعی‌شان، به سوی این یا آن قطب حوزه قدرت، قطب روشن‌فکری یا قطب مدیریتی سمت‌گیری کنند و اعمال و افکار متناسب با آن را در پیش گیرند (بورديو، ۱۳۸۰: ۶۵).

عاملان در فضای اجتماعی در بُعد اول بر اساس حجم کلی سرمایه در اختیار و در بُعد دوم بر اساس ترکیب سرمایه‌شان توزیع می‌شوند (بون ویتز، ۱۳۹۰: ۶۷). به بیان دیگر، موقعیت عاملان در فضای اجتماعی به حجم و ساختار سرمایه آنها بستگی دارد. اشکال گوناگون سرمایه موجب ساختارمند شدن فضای اجتماعی می‌شود.

امکانات تحلیلی که مفهوم سرمایه برای توضیح چگونگی برساخته شدن اندیشه‌ها و دیدگاه‌های اندیشمندان در اختیار پژوهشگر قرار می‌دهد، به قرار ذیل است:

۱. بورديو، نقش خانواده را در انتقال سرمايه‌ها مهم مي‌داند. از سوي ديگر معتقد است كه اين سرمايه‌ها بر شكل‌گيري كُنش‌ها و اندیشه‌ها مؤثرند. بنا بر اين در بررسي چگونگي ساخته شدن اندیشه‌ها و ديده‌گاه‌هاي اندشمندان، بررسي انواع سرمايه‌هايي كه آنها در اختيار دارند و نيز نقشي كه موقعيت خانوادگي آنها در اين زمينه ايفا كرده است و جملگي بر مواضع و اندیشه‌هاي اندشمندان تأثير گذاشته‌اند، اهميت و كاربرد پيدا مي‌كند.
۲. در الگوي بورديو، نقش كتاب‌ها، آثار هنري و ساير ابزار علمي در كنار نظام آموزشي در شكل‌گيري سرمايه فرهنگي مورد تأكيد قرار گرفته است. از سوي ديگر در ميدان فرهنگي، افراد بر اساس سرمايه فرهنگي‌اي كه دارند، اندیشه‌هايي را توليد مي‌كنند. بنا بر اين در بررسي چگونگي برساخته شدن اندیشه‌ها و ديده‌گاه‌هاي اندشمندان، منابع، آثار، كتاب‌ها و آموزش‌هايي كه آنها تجربه كرده و با آنها مأنوس بوده‌اند و به طور كلي سرمايه فرهنگي‌اي كه از آن برخوردار بوده‌اند، اهميت و كاربرد پيدا مي‌كند (علي حسيني، ۱۳۸۹: ۴۶).

نتيجه‌گيري

نظريه كُنش‌پي‌ير بورديو كه كانون آن مبتني بر تفكر رابطه‌اي است، به سبب امكانات توضيحي فراوان آن، به پژوهشگر كمك مي‌كند تا چگونگي برساختگي اندیشه‌ها، ديده‌گاه‌ها و طرز تلقی‌ها نزد اندشمندان را به عنوان كُنش آنها كشف كند و از منظري جامعه‌شناسانه تبیین نماید. مفاهيم كليدي بورديو همچون ميدان، عادت‌واره و سرمايه به مثابه عناصری مرتبط با يكدیگر به ما كمك مي‌كند تا رابطه میان دو بُعد عاملیت و ساختار در شكل‌گيري كُنش را از نو بررسي كنيم. اين دقت و توجه بورديو به مسئله چگونگي ساخته شدن كُنش، به پژوهشگر اين امكان را مي‌دهد تا مسئله خود را در پرتو مفاهيم تازه‌اي صورت‌بندی كند كه جنبه تبیین‌كننده زيادي دارند. علاوه بر اين با استفاده از نظريه بورديو مي‌توان كُنش‌هاي اندشمندان را از خلال بررسي عادت‌واره‌ها و موقعيت آنها در ميدان يا ميدان‌هايي كه در آن قرار دارند و با توجه به حجم كلي و ساختار سرمايه هر کدام از آنها، در آینده نيز پيش‌بینی كرد.

روش‌شناسی ساختارگرایی تکوینی بوردیو، راه را بر نوعی از تبیین هموار می‌سازد که به تبیین رابطه‌ای موسوم است. تبیین رابطه‌ای در توجیه‌گنش صرفاً به علت‌های بیرونی و دلایل درونی توسل نمی‌جوید، بلکه علت و دلیل را دو لحظه متفاوت از تبیین می‌داند که باید با هم ترکیب گردند. زیربنای این تبیین در گنشی نهفته است که در سایه‌روشن آگاهی و ناآگاهی تحقق می‌یابد و منطق موقعیت^۱ بر آن حاکم است.

بین موضع و موقعیت اندیشمند در میدان اندیشه و موضع‌گیری‌های طرح‌شده در اندیشه‌های وی، نوعی رابطه تناظری برقرار است. مجموعه اندیشه‌های اندیشمند همچون فضا یا میدانی عمل می‌کند که با میدان اندیشه به منزله فضای اجتماعی رابطه همسانی دارد. نظریه‌گنش بوردیو، مکانیسم این انطباق را توضیح می‌دهد. اندیشمندان همانند همه کنشگران اجتماعی دیگر عمل می‌کنند و منطق عمل آنها حاصل تعامل عادت‌واره آنها با میدان اندیشه است.

اگر پژوهشگری بخواهد در چارچوب نظریه‌گنش بوردیو و بر مبنای روش ساختارگرایی تکوینی و بر اساس مؤلفه‌های عادت‌واره، سرمایه و میدان چگونگی برساخته شدن دیدگاه‌ها و اندیشه‌ها نزد اندیشمندان را بازنمایی کند، نیازمند جمع‌آوری داده‌ها از زندگی‌نامه‌های نوشته‌شده یا خودنگاری اندیشمند مورد نظر خود بوده و با توجه به مؤلفه‌های هر کدام از سه مفهوم محوری عادت‌واره، سرمایه و میدان و نیز توجه به بُعد تاریخی روش‌شناسی بوردیو و قرار دادن این اطلاعات در بستر تاریخی میدان اندیشه، چگونگی گنش آن اندیشمند و برساخته شدن اندیشه‌ها و دیدگاه‌ها نزد وی را آشکار نماید.

یکی از مهم‌ترین نتایج حاصل از این پژوهش این است که مطابق الگوی نظری بوردیو، آنچه یک اندیشمند در حوزه تفکر به آن می‌رسد، برساخته‌ای از عادت‌واره، میدان و سرمایه‌های متفکر است. بنابراین مفاهیم و تعاریف مفاهیم نزد اندیشمندان، معانی و تعاریف نهایی نیست و صرفاً برآیندی از امکانات درونی و پیرامونی آن متفکر است. از این‌رو توجه به چنین رویکردی در جامعه‌روشن‌فکری می‌تواند سطح رواداری و تحمل و پذیرش دیگری را افزایش دهد و جامعه‌فکری را از مطلق‌انگاری دور نماید.

1. Logic of Position

علاوه بر این با رواج و گسترش دیدگاه تعاملی بوردیو، جامعه روشن‌فکران و اندیشمندان از تحلیل‌های یک‌طرفه و تقلیل‌گرایی‌های تحلیلی پرهیز خواهد کرد؛ زیرا رویکردهای قبل از بوردیو یا صرفاً بر نقش سوژه در شکل‌گیری کنش تأکید داشتند و یا ابژه را عامل مستقیم در شکل‌گیری کنش قلمداد می‌کردند.

چنین به نظر می‌رسد که ترویج و اشاعهٔ چنین رویکردی در سطح جامعه به طور عام و در سطح نخبگان به طور خاص، کمک شایانی به گسترش مدارا و پذیرش دیگری از یکسو و حل بسیاری از معضلات در حوزه تفکر و نیز افزایش همبستگی اجتماعی در جامعه ایران نماید.



منابع

- برگر، پیتر و توماس لوکمان (۱۳۸۷) ساخت اجتماعی واقعیت: رساله‌ای در جامعه‌شناسی شناخت، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران، علمی و فرهنگی.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۸) دولت و جامعه مدنی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- بنتون، تد و یان کرایب (۱۳۸۶) فلسفه علوم اجتماعی؛ بنیادهای فلسفی تفکر اجتماعی، ترجمه شهناز مسمی پرست و محمود متحد، تهران، آگه.
- بورديو، پی‌یر (۱۳۸۰) نظریه کنش؛ دلایل عملی و انتخاب عقلانی، ترجمه مرتضی مردیها، تهران، نقش و نگار.
- بون ویتز، پاتریس (۱۳۹۰) درس‌هایی از جامعه‌شناسی پی‌یر بورديو، ترجمه جهانگیر جهانگیری و حسن پورسفر، تهران، آگه.
- پرستش، شهرام (۱۳۸۶) صورت‌بندی میدان تولید ادبی در ایران، دانشگاه تهران، دانشکده علوم اجتماعی.
- پوپر، کارل ریموند (۱۳۷۸) جامعه باز و دشمنانش: خردمند در خدمت خودکامگان، ترجمه علی اصغر مهاجر، تهران، انتشار.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۹۰) پاساسیاست؛ نظریه و روش، تهران، نی.
- جمشیدیه، غلامرضا و شهرام پرستش (۱۳۸۶) «دیالکتیک منش و میدان در نظریه عمل پی‌یر بورديو»، نامه علوم اجتماعی، شماره ۳۰، صص ۱-۳۲.
- دریفوس هیوبرت و پل رابینو (۱۳۷۶) میشل فوکو؛ فراسوی ساخت‌گرایی و هرمنوتیک، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نی.
- دورکیم، امیل (۱۳۶۸) قواعد روش جامعه‌شناسی، ترجمه علی محمد کاردان، تهران، دانشگاه تهران.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۶۱) نهایه الحکمه، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- (۱۳۹۱) اصول فلسفه و روش رئالیسم، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- علی‌حسینی، علی (۱۳۸۹) روشن‌فکران و مفهوم سنت در ایران معاصر، رساله دکتری، دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی.
- فی، برایان (۱۳۸۹) فلسفه امروزی علوم اجتماعی، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران، طرح نو.
- کنوبلاخ، هوبرت (۱۳۹۰) مبانی جامعه‌شناسی معرفت، ترجمه کرامت‌الله راسخ، تهران، نی.
- گرنفل، مایکل (۱۳۹۳) مفاهیم کلیدی پی‌یر بورديو، ترجمه محمد مهدی لبیبی، تهران، افکار.
- گلدمن، لوسین (۱۳۶۹) نقد تکوینی، ترجمه محمدتقی غیاثی، تهران، بزرگمهر.
- گوپتا، دامیانتی (۱۳۷۹) اندیشه سیاسی و تغییر: معضل پیچیده تغییر، ترجمه حسینعلی نوذری، تهران، نقش جهان.
- میرموسوی، سید علی (۱۳۸۱) اسلام، سنت، دولت مدرن: نوسازی دولت و تحول در اندیشه سیاسی

معاصر شیعه، رساله دکتری، دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی.

- Bourdieu, Pierre (1977) *Outline of a Theory of Practice*, Cambridge University Press.
- (1984) *Distinction: A Social Critique of the Judgment of Taste*, Translated by Matthew Adamson, Stanford: Stanford University Press.
- (1987) *Choses Dietes*, Paris: Les Editions de Minuit.
- (1989) "Social Space and Symbolic Power", *Sociological Theory*, No 7, PP 14-25.
- (1990a) *In Other Words: Essays Towards a Reflexive Sociology*, Translated by Matthew Adamson, Stanford: Stanford University Press.
- (1990b) *The Logic of Practice*, Polity Press.
- (1993) *The Field of Cultural Production*, Polity Press.
- (1994) *Raisons Poétiques, Sur la Théorie de l'action*, Paris, Le seuil.
- Bourdieu, Pierre & Wacquant, Lodvic (2002) *An Invitation to Reflexive Sociology*, Polity Press.
- Defilippis, James (2001) "The Myth of Social Capital in Community Development", *Housing Policy Debate*, No 4, Vol 12.
- Fowler, Bridget (1998) *Reading Bourdieu on Society & Culture*, Blackwell: Publishers.
- Griller, Robin (1966) "The Return of the Subject? The Methodology of Pierre Bourdieu", *Critical Sociology*, Vol 22, No 1.
- Jenkins, Richard (2002) *Pierre Bourdieu*, London & New York: Routledge.
- Maton, Karl (2003) "Pierre Bourdieu and the Epistemic Conditions of Social Scientific Knowledge", *Space and Culture*, No 1, Vol 16.
- Parker, John (2000) *Structuration*, Buckingham: Philadelphia Open University Press.
- Rey, Terry (2014) *Bourdieu in Religion*, New York: Routledge.
- Swartz, David (1997) *Culture & Power: The Sociology of Pierre Bourdieu*, The University of Chicago Press.
- Webb, Jen (2002) *Understanding Bourdieu*, Sage Publications.